

## همسانی هادراشعار حکیم ناصر خسر و علامه اقبال

آدمی قبل از آنکه بشناخت جهان پیرامون خود و نیک و بد آن پردازد، باید خود را بشناسد و گنجینه های فطرت و نهاد خود را کشف نماید و آنها را به کمال برساند و امیال نفسانی و شهوانی خود را تعدیل کند. در این صورت است که به بزرگ ترین سعادت نایل می شود. اما اگر غفلت بورزد و استعداد های خود را نیابد و فقط نیاز های مادی و امیال نفسانی و حیوانی خود را بر آورد، گرفتار خسران می گردد و از مرتبه انسانیت به حیوانیت تنزل می کند. دعوت به شناخت انسان از توصیه های مهم پیامبران الهی، عالمان اخلاق، عارفان و فیلسوفان اسلام است و انسان خود نیز اهمیت آن را احساس می کند. البته، آدمی از جهات مختلف، موضوع شناخت و علوم گوناگون است. روان شناسی، جامعه شناسی، تاریخ، اخلاق، پزشکی، اندام شناسی، زیست شناسی و هر کدام، از نظرگاه خاصی انسان را مورد مطالعه قرار می دهند؛ اما منظور از شناخت انسان در این بحث، آن است که او دارای استعدادها و نیروهایی برای فهم خود و جهان و تکامل انسانی است. اگر انسان با تأمل و تفکر، امکانات و استعدادهایی که برای رشد و تکامل در او آفریده شده است، بشناسد، بهتری می تواند سرمایه های وجودی خود را بکمال

برساند۔ قرآن انسان را به خودشناسی دعوت می‌کند۔

چون در قرآن آمده۔ ”فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است) ۱

و همان طور به جای دیگر آمده است که۔ ”أَوَلَيْذِكِرِ الْإِنْسَانَ إِنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكْ شَيْئاً (آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما او را آفریدیم و حال آنکه چیزی نبوده است) ۲

در این راه، اولین راهنمای انسان قرآن و سنت رسول است و بعد از آن کسانی که راجع به این موضوع مهم از راه آثار خود افکار خودشان را مطرح کرده باشد۔ حکیم ناصر خسرو یکی از اولین فیلسوفان و شاعران قرن پنجم است که موضوع ”خودشناسی“ را به طور مفصل در ابیات خود ابراز کرده است چون حکیم حافظ قرآن بوده ۳ بنا بر این منزل مقصود انسان و احتیاجات روحانی و جسمانی را در نظر گرفته، و اصول و قوانین خودشناسی از طریق راهنمای قرآن در ابیات خود بیان نموده و بعد از او یعنی نه قرن بعد دکتر علامه اقبال لاهوری در این موضوع کار مهمی انجام داده است۔ ما می‌توانیم در باره ادراک معنی و حقیقت خودی از فکر ایشان استفاده کنیم۔ همین طور دکتر علامه اقبال اصول و قوانین خودی را جا به جای در آثار خود برای انسان مطرح نموده است۔ با در نظر گرفتن آثار هر دو شاعر و فیلسوفان، به نظری رسد که علامه اقبال تحت تأثیر افکار ناصر خسرو بوده است۔ علامه اقبال در جای گفته است که با حکیم ناصر خسرو در عالم روحانی ملاقات کرده است و در مورد این ملاقات خود در ”جاویدنامه“ اینطور می‌گوید: ”نموداری شود روح ناصر خسرو علوی و غزلی مستانه سراییده غائب می‌شود“ بعد از

این تعدادی از اشعار ناصر خسرو را در جاویدنامه نقل کرده است که درباره اهمیت قلم و تیغ است - ۴

دست را چون مرکب تیغ و قلم کردی مدار  
هیچ غم گر مرکب تن لنگ باشد یا عرن  
از سر شمشیر و از نوک قلم زاید هنر  
ای برادر همچو نور از نار و نار از نارون  
بی هنزدان نزد بی دین هم قلم هم تیغ را  
چون نباشد دین نباشد کلک و آهن را شمن  
دین گرامی شد بدانا و بنادان خوار گشت  
پیش نادان دین چو پیش گاو باشد یا سمن  
همچو کرباسی که از یک نیمه زوالیاس را  
کرته آید و زدگر نیمه یهودی را کفن ۵

علامه اقبال علاوه بر قرآن، از کتاب مثنوی معنوی از مولانا جلال الدین رومی استفاده نموده و مولانا رومی را بعنوان مربی، مرشد و استاد عقیدت می و وزد علامه اقبال در یکی از سفرهای خود به افغانستان، به آرامگاه شاعر معروف حکیم سنائی غزنوی رفته، زیارت قبر ایشان کرد. چون علامه اقبال بعد از مولانا رومی، حکیم سنائی را بعنوان استاد معنوی خود ارادت می و وزد، بعد از زیارت قبر حکیم سنائی با چشمان اشک آلود پیتھای زیر اسرود. در ابیات زیر هویدا است که حکیم ناصر خسرو را نیز با مولانا رومی و حکیم سنائی یاد کرده است. از ابیات زیر واضح می گردد که علامه اقبال، ناصر خسرو را در جنبه استادان و ارادتمندان معنوی خود یاد می کند.

عطا کن شور رومی، سوز خسرو  
عطا کن صدق و اخلاص سنائی  
چنان با بندگی در ساختم من  
نه گیرم گر مرا بخشی خدائی ۶  
محیطی که انسان در آن زندگی می کند بر فکرش اثر عمیق دارد، اگر چه این بزرگان در ادوار مختلف و کشورهای مختلف زندگی می کردند ولی دور ایشان اغلب یک جور بوده

است، وقتی که ناصر خسرو جوان شد، کشور ایران و بالخصوص خراسان زیر تسلط غیر بومیان یعنی غزنویان بوده و بعد از ایشان سلجوقیان بوده و مردم این کشور از حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی محروم بوده اند و همین طور شبه قاره هند زیر تسلط انگلیسی ها بوده و مردم از حقوق سیاسی، اجتماعی و مذهبی محروم بودند، لذا هر دو شاعر حساس از انتشار و اوضاع کشورهای خود ناراحت بوده اند۔

حکیم ناصر خسرو در مورد اوضاع ناراحت کننده کشور خود این طور اشاره می کند۔

خراسان جای دونان شد نه گنج	به یک خانه درون آزاده با دون
ندانند حال و کار من جز آن کس	که دو نانش کنند از خانه بیرون
همانا خشم ایزد بر خراسان	بر این دو نان ببارید است گردون
که او باشی همی بی خان و بی مان	دراو امروز خان گشتند و خاتون کے
علامه اقبال می گوید۔	

شرق و غرب آزاد و ما نخچیر غیر	خشت ما سرمایہ تعمیر غیر
زندگانی بر مراد دیگران	جاودان مرگ است نی خواب گران
هندیان با یک دیگر آویختند	فتنه های کهنه باز انگیختند
تافرنگی قومی از مغرب زمین	ثالث آمد در نزاع کفر و دین ۵

چون هر دو شاعر از شورش و فتنه سیاسی در کشورهای خودشان ناراحت بودند ولی می خواستند که مردمان با یک دیگر به طور برادرانه زندگی می کنند، لذا هر دو شاعر به توسط ابیات و آثار دیگر خودشان این اطلاع به مردمان می رسانند به طور مثال ابیات زیر را توجه کنید۔

نکوخواهی بکس راحت رسانید	بهین کاری که اندر زندگان نیست
نکوخواه و بکس راحت رسان باش	توگر توفیق داری هم بران باش
کس از دست و زبان میازار	بلطف و مرحمت دلها نگهدار
بهر دل سوخته دلسوز میباش	بکار افتاده کار آموز میباش
که هر کس که جراحت کرد بد کرد	علاج دردمندان کن بهردد
ببختی چاره بیچارگان باش ۹	چو مرحم خسته را راحت رسان باش

(ناصر خسرو)

علامه اقبال به فرزند خویش به نام جاوید این طور خطاب می کند -

کافر و مؤمن همه خلق خدا است	حرف بدر ابر لب آوردن خطاست
با خبر شو از مقام آدمی	آدمیت احترام آدمی
بر طریق دوستی گامی به زن	آدمی از ربط و ضبط تن به تن
می شود بر کافر و مؤمن شفیق	بنده عشق از خدا گیرد طریق
دل اگر بگریزد از دل، وای دل!	کفرودین را گیر در پهنای دل

ایزد متعال در قرآن مقدّس فرموده است "و فی الارض آیات للموقنین" و فی انفسهم افلا تبصرون. [۱] و در زمین برای جویندگان علامت های وجود دارند و در اندرشان نیز علامت ها موجود است آیا شما نمی بینید؟! [۲] با در نظر گرفتن این آیت مذکور، ما می توانیم حدس بزنیم که خودشناسی در قرآن چیست؟ - ناصر خسرو و علامه اقبال هر دو از قرآن حکیم و علوم اسلامی مطالعه عمیق دارند - ناصر خسرو چه در کتابهای منشور و اشعار خود "خودشناسی" را موضوع فلسفه خود

بنا ساخته و اقبال نیز "خودی" را موضوع فلسفه خود ساخته است - ناصر ترقی روحانی و اخلاقی را کمال می گوید و اقبال همان چیز را "تکمیل خودی" می گوید، مقصود و مفهوم هر دو شاعران یکی است و هر دو برای ترقی روحانی و اخلاقی انسان چند وهله تجویز فرموده اند، که تا انسان از خواب غفلت بیدار شود و مقام اصلی خود بدست بیاورد - لذا در نظر ایشان خودشناسی، مهم ترین بنیاد برای رشد و ترقی کردن ایمان است - وقتی که انسان خود را می شناسد، خدا را می شناسد چنانکه مشهور است که "من عرف نفسه فقد عرف ربه"

ناصر خسرو در مورد خودشناسی می گوید -

بدان خود را که گر خود را بدانی	ز خود هم نیک و هم بد را بدانی
شناسی وجود خویشتن شو	پس آنگه سرفراز انجمن شو
ندانی قدر خود زیرا چنینی	خدا بینی اگر خود را بینی
ترانه چرخ و هفت اختر غلام است	تو شاگرد تنی حقی تمام است ۱۲
علامه اقبال درباره خودی می گوید -	

برتر از گردون مقام آدم است	اصل تهذیب احترام آدم است ۱۳
مقام تو برون از روزگار است	طلب کن آن یمین کوبی یسار است ۱۴
بر مقام خود رسیدن زندگی است	ذات را بی پرده دیدن زندگی است ۱۵
اگر چشمی گشایی بر دل خویش	درون سینه بینی منزل خویش
سفر اندر حضر کردن چنین است	سفر از خود به خود کردن همین است
کمال زندگی دیدار ذات است	طریقش رستن از بند جهات است

چنان باذات، حق خلوت گزینی ترا و بیند و اورا تو بنی ۱۶

اطاعت ایزد متعال و اطاعت رسول<sup>م</sup> برای مسلمانان لازم است، ایمان انسان به خدا و طاعتش اولین شرط مسلمانی است۔ ناصر خسرو و هم علامه ترقی روحانی و اخلاقی انسان، ایمان را لازم می دانند و برای این خودشناسی و خودی را مهم ترین وسیله ای می شمارند۔

در باره اطاعت حکیم ناصر خسرو می گوید۔

به طاعت بست شاید روز و شب را  
به طاعت برد باید این جهان را  
به فرمان های یزدان تا تو باشی  
بیاید مرا ترا گیتی به فرمان ۱۷

و در باره اطاعت و شفاعت رسول<sup>صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم</sup> ناصر خسرو می گوید۔

پشتم قوی به فضل خدای است و طاعتش  
پیش خدای نیست شفیع مگر رسول<sup>م</sup>  
با آل او روم سوی او نیست هیچ باک  
آن را که جود نام نهادش رسول حق<sup>م</sup>  
تا در رسم مگر به رسول<sup>م</sup> و شفاعتش  
دارم شفیع پیش رسول<sup>م</sup> آل عمرتش  
برگیرم از منافق ناکس شناختش  
امروز نیز اوست سوی خلق کنیتش ۱۸

همین طور ایمان داشتن به روز آخرت و قیامت لازم است۔ لذا برای انسان لازم است که زاد راه آماده کند، بهترین زاد راه فکر سفر آخرت، علم با عمل و حکمت دین است۔

ناصر خسرو در باره روز قیامت همینطور می گوید۔

آن دان به یقین که هر چه کردستی  
امروز به محشر آن فروخوانی

زان روزبه ترس کاندرو پیدا آید همه کارهای پنهانی  
 زان روز که جز خدای سبحان را برکس نرودز خلق سلطانی  
 زآن روز که هول او بریزاند نورازمه و ز آفتاب رخشانی ۱۹  
 بعد از آوردن ایمان به خدا و پیغمبرش و روز آخرت، لازم است که انسان همیشه در سعی  
 باشد که تعلق خود را با خالق کائنات بوسیله عبادت قوی تر بکند و هیچ وقت از خدا غافل  
 نباشد. ناصر خسرو در باره عبادت می گوید:—

دی از حق مشو غافل در این راه چومی دانی که آید مرگ ناگاه  
 از خواه استعانت در همه کار که چون او کس نباشد مر ترا یار  
 تو کل در همه کاری برو کن ز غیر او بگردان رو در او کن  
 ثبات دولت و دین راستی دان ز کذب این هر دو را کم کاستی دان ۲۰  
 منظور و مقصود از ایمان و عبادت عمل نیک است، اصلاً علامت ایمان عمل صالح است  
 اگر ایمان قوی تر باشد پس انسان را برای اعمال صالح و اداری سازد. ناصر خسرو می  
 گوید:—

گیتی به مثل سرای کار است تا روز قیام و نفخت صور  
 جز کار کنی بدین ازین جا بیرون نشود عزیز و مستور  
 گر کار کنی عزیز باشی فردا که دهند مزد مزدور ۲۱  
 شبان گشت موسی بگردار نیک چنان چون شنیدی برین خفته رم  
 به فعل نیکو جمله عاجز شدند فرومایه دیوان ز پر مایه جم ۲۲  
 برای دانستن و فهمیدن مقصود ایمان، عبادت و عمل، علم و حکمت لازم است،



به وسیله این به مقصود اصلی یعنی به کمال انسانیت توان رسد! ناصر خسرو می گوید۔

تراخدای زبهر بقا پدید آورد  
تراز خاک و هوا و نبات و حیوان را  
نگاه کن که بقارا چگونه می کوشد  
بخوردگی منگر دانه سپندان را  
بقابه علم خدا و رسول و قرآن است  
سرای علم و کلید و دراست قرآن را  
اگر به علم و بقا هیچ حاجت است ترا  
به سوی در بشتاب و به جوی در بان را ۲۳  
هر دو شاعر در باره علم و حکمت و عمل فکر یکجور دارند۔

تنهانه ای امروز چون نکوشی  
کز علم و عمل بر شوی به جوزا  
گر تخم تو آب خرد بیابد  
شاخ تو بر آرد سر از ثریا ۲۴  
علامه اقبال می گوید:۔

گفت حکمت را خدا خیر کثیر  
هر کجا این خیر را بینی بگیر  
علم و حرف و صوت را شهپر دهد  
پاکی گوهر به ناگوهر دهد  
علم را براوج افلاک است ره  
تاز چشم مهر بر کند نگه ۲۵

فلسفه خودی علامه اقبال که وی در مثنوی "اسرار خودی" و "رموز بی خودی" بیان نموده است همان خودشناسی ناصر خسرو است۔ علامه اقبال در باره فلسفه خودی می گوید۔

نقطه نوری که نام او خودی است  
زیر خاک ماسثر از زندگی است ۲۶  
و در شعر اردوی می گوید:۔

خودی وہ بحر ہے جسکا کوئی کنارہ نہیں  
تو آج جو اسے سمجھا اگر تو چارہ نہیں ۲۷

خودی کو کر بلند اتنا کہ ہر تقدیر سے پہلے خدا بندے سے خود پوچھے بتا تیری رضا کیا ہے  
(کلیات اقبال) علامہ اقبال

(یعنی خودی خود را بہ آن قدر بالا رسانید کہ قبل از ہر تقدیری خدا از انسان

پرسد، بگورضایت چیست؟

مثل حکیم ناصر خسرو، علامہ اقبال نیز برای تکمیل خودی چند مراحل تجویز می کند۔ بہ نظر  
علامہ اقبال اطاعت، بنیان تکمیل خودی است، چون انسان بہ تکمیل خودی می رسد پس  
از آن از حالت جبر بہ اختیاری رسد۔ علامہ می گوید:

در طاعت کوش ای غفلت شعار می شود از جبر پیدا اختیار

ناکس از فرمان پذیری کس شود آتش ارباشد ز طغیان خس شود

ہر کہ تسخیر مہ و پروین کند خویش راز نجیری آمین کند

باطن ہر شی ز آیینی قوی تو چرا غافل ازین سامان روی

شکوہ سنج سختی آمین مشو از حدود مصطفیٰ پیرون مرو ۲۸

ضبط نفس برای خودی و ہم برای انسانیت خیلی مهم است۔ اطاعت خالق کائنات

، انسان را از بد کردن و اندیشیدن جلوگیری می کند، بہ وسیلہ ضبط نفس امارہ، اومی تواند کہ

خودی خود را بہ تکمیل بہ رساند، علامہ اقبال می گوید:

ہر کہ بر خود نیست فرمانش روان می شود فرمان پذیر از دیگران

ہر کہ حق باشد چو جان اندرتنش خم نگردد پیش باطل گردش

خوف را در سینہ او راہ نیست خاطر مرعوب غیر اللہ نیست

ہر کہ در اقلیم لا آباد شد فارغ از بند زن و اولاد شد

می کند از ما سوی قطع نظر می نهد ساطور بر حلق پسر ۲۹  
 چون انسان پابند آیین می شود، برایش ضبط نفس کردن که مخزن بدی ها است آسان  
 می گردد و سفر تکمیل خودی برایش آسان می گردد، حتی که تا مقام انسانیت برسد و بنده  
 اطاعت گذاری گردد و نیابت الهی نصیبت می شود!

علامه اقبال در باره نایب می گوید: ۱

نایب حق در جهان بودن خوش است	بر عناصر حکمران بودن خوش است
نایب حق همچو جان عالم است	هستی او ظل اسم اعظم است
از عصادست سفیدش محکم است	قدرت کامل به علمش توأم است
خیز و قانون اخوت سازده	جام صهبای محبت بازده
باز در عالم بیار ایام صلح	جنگجویان را بده پیغام صلح ۳۰

ناصر خسرو و علامه اقبال در افکارهای زیادی متفق اند، من می خواهم بعضی از آنها به طور  
 مثال به نویسم.

این دو مرد بزرگ به احتیاج استاد روحانی قائل بودند. استاد روحانی ناصر  
 خسرو، المؤید فی الدین شیرازی بوده و استاد روحانی اقبال مولانا جلال الدین رومی  
 بوده است.

ناصر خسرو در باره استاد روحانی خود می گوید: ۱

شب من روز رخشان کرد خواجه	به برهان های چون خورشید رخشان
سوی من خوار شد مرگ طبعی	از آن پس کم چشانید آب حیوان
ز گوشه منظر او بنگریدم	به زیر خویش دیدم چرخ گردان

مرا نمود حاضر هر دو عالم      بیک جا در تنم پیدا و پنهان ۳۱  
علامه اقبال در باره استاد روحانی خود می گوید: ۳۰

پیر رومی مرشد روشن ضمیر      کاروان عشق و مستی را امیر  
منزلش برتر ز ماه و آفتاب      خیمه را از کهلکشان سازد طناب  
نور قرآن در میان سینه اش      جام جم شرمنده از آئینه اش  
از نی آن نی نواز پاک زاد      باز شوری در نهاد من افتاد  
گفت جانها محرم اسرار شد      خاور از خواب گران بیدار شد ۳۲  
ناصر خسرو و علامه اقبال روح انسان را نور خدای شمارند و همان نور را اصل زندگی انسان  
بشمارند، باید که آن را به مقام بالایی به مقام اصلی اش برسانند: ۳۰

ناصر خسرو

بارانی تننت اگر گلیم آمد      مرجان ترا تن است بارانی  
این جامه و جامه پوش خاک آمد      تو خاک نئی که نور یزدانی ۳۳

علامه اقبال

جوهر نور است اندر خاک تو      یک شعاعش جلوه‌ی ادراک تو  
خوگر پیکار پی هم دیدمش      هم خودی هم زندگی نامیدمش ۳۴  
در نظر ناصر خسرو و علامه اقبال انسان بر مقام انسانیت به وسیله همان روح می رسد و  
اصل زندگی انسان روحش است لذا برای انسان لازم است که روح را در تنش رشد و  
ترقی بدهد و به مقام بالای خودش برساند که جای اصلی اوست -

## ناصر خسرو

نگاه کن که چه چیز است در تنت که تنت بدوست زنده وزو حسن و زیب و فردارد  
چه گوهر است که یک مشت خاک در تن ما به فرّ و زینت از او گونه گون هنر دارد ۳۵  
گر طعام جسم نادان را همی خری به زر مرطعام جان دانا را به جان باید خرید ۳۶

## علامه اقبال

باتو گویم رمز باریک ای پسر تن همه خاک است و جان والا گهر  
جسم را از بھر جان باید گذاخت پاک را از خاک می باید شناخت ۳۷  
طمع و حرص بدترین اخلاق آدمی است، این حرص است که انسان را هم در این دنیا ذلیل می کند و هم از عقبی محروم می سازد۔

## ناصر خسرو

دیو است حریص و کام او حرص بشناس به هوش دیو و کاش را  
چون صورت و کار دیو را دیدی بگذار طریقت نغاش را ۳۸  
اسب آزت سوی بدبختی برد زین بخت بد فرو نه زین عقال ۳۹

## علامه اقبال

محکم از حق شو سوی خود گام زن لات و عزای هوس را سر شکن  
از سوال آشفته اجزای خودی بی تجلی نخل سینای خودی  
وای بر منت پذیر خوان غیر گردش خم گشته ی احسان غیر ۴۰

در باره تقلید این طور اظهار خیال می کنند:

ناصر خسرو

زیرا که علم دینی پنهان شد  
مپذیر قول جاهل تقلیدی  
چون و چرا بجوی که بر جاهل  
تقلید نپذیرتم و حجت نه نهفتم

چون کار دین و علم به غوغا شد  
گرچه به نام شهره ی دنیا شد  
گیتی چون حلقه تنک ازینجا شد ۴۱  
زیرا که نه شد حق به تقلید شهر ۴۲

علامه اقبال

چاک کن پیراهن تقلید را

مذمت پادشاه ظالم

ناصر خسرو

ای غرّه شده به پادشاهی  
تو سوی خردز بندگانی  
آنکس که پند بسته باشد  
زیرا که ز خلق خواستن چیز

بہتر بنگر کہ خود کجایی  
زیرا کہ بہ زیر بندہایی  
ہرگز کہ دہدش پادشائی  
شاهی نبود بود گدائی ۴۳

علامه اقبال

گفت شیخ این زرق سلطانی ماست

آنکہ در پیرہن شاهی گداست  
نوع انسان کاروان، اورہزن است ۴۵

سطوتش اہل جہان را دشمن است

ایمان یک نعمت عالی از طرف خداوند متعال برای انسان است وقتی کہ ایمان  
بدرجہ کمال می رسد و انسان بہ عشق الہی مستغرق می شود و انسان خود را و ہمہ کارہای

گوناگونی خود را به خالق خویش می سپرد تا که از شر نفس خویش (نفس اماره) و هم از شیطان لعین آزاد بماند، لیکن با این همه شیطان انسان را تعقیب کند. لذا انسان را برای بد کردن خویش ضرری رسد و برای آن ضرر خدا را شکوه می کند. همین طور ناصر خسرو و علامه اقبال از خالق و مالک خود شکوه کرده اند و جواب هم داده اند.

شکوه و جواب شکوه ناصر خسرو:

### شکوه

<p>چرا بایست شیطان آفریدن نفس از ترس نتوانم کشیدن به جای خویش غیری را گزیدن توانم دادی از لذت شنیدن ولی از ترس نتوانم بچیدن به شیطان در رگ و جانها دویدن به اودر پیچ و تاب ره بریدن به روی دوست دشمن را کشیدن چرا بایست بر ما ره بریدن مروت نیست دامن پس کشیدن ز نقل دیگرم باید چشیدن طلوع صبح صادق در دمیدن ۴۶</p>	<p>تو گر خلقت نمودی بهر طاعت سخن بسیار باشد جرأت نیست ولی بر عدل و بر احسان نه زیبد به جانم رشته لهو و لعب را خدایا راست گویم فتنه از تست به ما فرمان دهی اندر عبادت به ما اصرار داری در ره راست به ذات بی زوالت دون عدل است تو کز درگاه خویش باز راندی هممین دستی به دامان تو دارم زمانی نیز از من مستمع شو شعی در فکر خاطر خفته بودم</p>
---	--

## جواب شکوہ

صدای آمد از بالا بہ گوتم  
رسید از عالم غییم سروشی  
بہ غفاریم چون اقرار کردی  
ازین گفتار بخشیدم گناہت  
بہ ہر نوعی کہ کس مارا شناسد  
ندارد کس ازین در ناامیدی  
نہادم گوش در راہ شنیدن  
کہ فارغ باش از گفت و شنیدن  
مترس از ساغر پیشین کشیدن  
چہ حاجت از بدونیک شنیدن  
بود مستوجب انعام دیدن  
بہ امید خودش باید رسیدن ۴۷  
علامہ اقبال شکوہ و جواب شکوہ ی خودش را بہ زبان اردو نوشتہ است۔

## شکوہ

تجھ کو معلوم ہے لیتا تھا کوئی نام تیرا  
قوت بازوے مسلم نے کیا کام تیرا  
نقش توحید کا ہر دل پر بٹھایا ہم نے  
زیر خنجر بھی یہ پیغام سنایا ہم نے  
تو ہی کہہ دے کہ اکھاڑا در خیبر کس نے  
شہر قیصر جو تھا اس کو کیا سر کس نے ۴۸

تیرے کعبے کو جبینوں سے بسایا کس نے  
تیرے قرآن کو سینوں سے لگایا ہم نے



پھر بھی ہم سے یہ گلہ کہ ہم وفادار نہیں  
 ہم وفادار نہیں تو بھی تو دلدار نہیں  
 خندہ زن کفر ہے احساس تجھے ہے کہ نہیں  
 اپنی توحید کا کچھ پاس تجھے ہے کہ نہیں

۴۹

بعد از شکوہ، علامہ اقبال دعای کند:

مشکلیں امت مرحوم کی آسان کر دے

موربی مایہ کو ہمدوش سلیمان کر دے

جنس نایابِ محبت کو پھر ارزاں کر دے

ہند کے دیر نشینوں کو مسلمان کر دے

جوئے خوں می چکد از حسرتِ دیرینہ ما

۵۰ می تپد نالہ بہ نشتر کدہ سینہ ما

### جواب شکوہ

ہم تو مائل بہ کرم ہیں کوئی سائل ہی نہیں

راہ دکھلائیں کس سے رہرو منزل ہی نہیں

تربیتِ عام تو ہے، جوہر قابل ہی نہیں

جس سے تعمیر ہو آدم کی، یہ وہ گل ہی نہیں

کوئی قابل ہو تو ہم شانِ کئی دیتے ہیں

ڈھونڈنے والوں کو دنیا بھی نئی دیتے ہیں

کس قدر تم پہ گراں صبح کی بیداری ہے  
 ہم سے کب پیار ہے! ہاں نیند تمہیں پیاری ہے  
 طبع آزاد پہ قید رمضان باری ہے  
 تمھی کہہ دو، یہی آئین وفاداری ہے  
 قوم مذہب سے ہے، مذہب جو نہیں تم بھی نہیں  
 جذب باہم جو نہیں، محفل انجم بھی نہیں  
 جن کو آتا نہیں دنیا میں کوئی فن، تم ہو  
 نہیں جس قوم کو پروائے نشیمن، تم ہو ۵۱  
 یوں تو سید بھی ہو مرزا بھی ہو افغان بھی ہو  
 تم سبھی کچھ ہو بتاؤ تو مسلمان بھی ہو  
 وہ زمانے میں معزز تھے مسلمان ہو کر  
 اور تم خوار ہوئے تارک قرآن ہو کر  
 تم ہو آپس میں غضب ناک، وہ آپس میں رحیم  
 تم خطا کار و خطا بین، وہ خطا پوش و کریم  
 چاہتے سب ہیں کہ ہوں اورج ثریا پہ مقیم  
 پہلے ویسا کوئی پیدا تو کرے قلبِ سلیم ۵۲

حکیم ناصر خسرو و علامہ اقبال اعتقاد دارند کہ ایشان سفر روحانی را طی نمودہ  
 اند، ناصر در جریان این سفر تن تنہا بود۔ اما علامہ اقبال با مرشد معنوی خود یعنی با مولانا  
 جلال الدین رومی این سفر را انجام دادہ است، علامہ اقبال می گوید کہ او در جریان این

سفر باروح های مختلف ملاقی شده است، یکی از آنها روح میرسیدعلی همدانی بوده است۔

## ناصر خسرو

روانم نکته باریک می دید  
بدیدم عالمی آباد و خرم  
زخودزنجیر چار ارکان گسته  
همه کرده به ترک خانه گل  
چنین گفتم بدان ارواح باهوش  
چه بیند این چنین جاویدزنده  
گلی بگداخته نوری گزیده  
چرا ما را خبر نه دهید از این حال  
پرسیدم من از احوال انسان  
زبان حال یکسر بر گشادند  
که مادر عالم باقی رسیدیم  
از آن حالت چو باز آمد روانم  
در جریان این ملاقات روحانی، میرسیدعلی همدانی به یکی از سؤالات اقبال را این طور پاسخ می دهد:

باتو گویم رمز باریک ای پسر!  
تن همه خاک است و جان والا گهر

جسم را از بهر جان باید گداخت  
گر ببری پاره ای تن را ز تن  
لیکن آن جانی که گر در جلوه مست  
جوهرش با هیچ شی مانند نیست  
گر نگهداری بمیرد در بدن  
خویش را تا یافتن نابودن است  
هر که خود را دید و غیر از خود ندید  
تا ز جان بگذشت، جانش جان اوست

پاک را از خاک می باید شناخت  
رفت از دست تو آن لخت بدن  
گر زدست او را دهی آید به دست  
هست اندر بند و اندر بند نیست  
ور بیفشانی، فروغ انجمن  
یافتن، خود را به خود بخشودن است  
رخت از زندان خود بیرون کشید  
ورنه جانش یک دودم مهمان اوست ۵۴

## کتابیات

- ۱- القرآن، سوره طارق، آیت-۵، پارہ-۳۰
- ۲- القرآن، سوره مریم، آیت-۶۷، پارہ-۱۶
- ۳- ولایتی علی اکبر، ناصر خسرو، چاپ- صحافی ولیتوگرانی: چاپ واژه پرداز اندیشه تهران، خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، ص ۳۹
- ۴- علامہ اقبال، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری (جاوید نامہ)، ترتیب بامقدّمہ و شرح احوال و تفسیر کامل احمد سرّوش، چاپ تهران- ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۳، ص ۳۶۷
- ۵- ناصر خسرو، دیوان اشعار، ترتیب بکوشش مهدی سہیلی، چاپ چہارم، چاپخانہ سپہر تہران، ص ۳۳۹-۳۴۰
- ۶- علامہ اقبال، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، (ارمغان حجاز)، ترتیب بامقدّمہ و شرح احوال و تفسیر کامل احمد سرّوش، چاپ تهران- ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۳، ص ۲۳۶
- ۷- ناصر خسرو، دیوان اشعار، ترتیب بکوشش مهدی سہیلی، چاپ چہارم، چاپخانہ سپہر تہران، ص ۳۲۹
- ۸- علامہ اقبال، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری (ارمغان حجاز)، ترتیب بامقدّمہ و شرح احوال و تفسیر کامل احمد سرّوش- چاپ تهران- ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۳، ص ۴۰۲
- ۹- ناصر خسرو، دیوان اشعار، ترتیب بکوشش مهدی سہیلی، چاپ چہارم، چاپخانہ سپہر تہران، ص ۵۵۰
- ۱۰- علامہ اقبال، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری (جاوید نامہ)، ترتیب بامقدّمہ و شرح احوال و تفسیر کامل احمد سرّوش، چاپ تهران، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۳، ص ۳۸۵-۳۸۶